

تهدید غرب، برداشت روسیه و بحران اوکراین



سیدجلال دهقانی فیروز آبادی*
منوچهر مرادی**

Email: jdeghani@yahoo.com

* استاد دانشگاه علامه طباطبائی

Email: mnmoradi@msn.com ** دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ تصویب: ۹۵/۴/۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۹

فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵، صص ۵۵-۲۵.

چکیده

در شرایطی که نزدیک به سه سال از آغاز بحران اوکراین و سرنگونی دولت طرفدار مسکو در کی‌یف می‌گذرد، طرح دیدگاه‌های متفاوت در خصوص رفتار روسیه در قبال بحران اوکراین همچنان ادامه دارد. غالب نظرات ارایه شده، مواضع مسکو را متأثر از رویکرد تهاجمی و نوامپریالیستی روسیه در دوره زمامداری ولادیمیر پوتین می‌داند. مقاله حاضر در پاسخ به چرایی رفتار روسیه، تئوری موازنه تهدید استفن والت را به خدمت گرفته و این فرضیه را به آزمون خواهد گذاشت که برداشت مسکو از تهدیدات سیاسی - امنیتی غرب در محیط امنیتی خود، مهمترین عامل در شکل‌گیری رفتار این کشور در قبال تحولات اوکراین است. در جهت تبیین موضوع، ضمن بررسی کلی تحولات اوکراین، به مناسبات روسیه و غرب، تلاش غرب به‌ویژه امریکا برای نفوذ در حوزه مشترک‌المنافع پرداخته خواهد شد. همچنین، تلاش خواهد شد تا برداشت روسیه از تهدید غرب، با مروری بر گرایش‌های فکری و اظهارات مقامات روسی و همچنین مفاد اسناد سیاسی - امنیتی بالادستی تشریح شود.

واژه‌های کلیدی: فدراسیون روسیه، ایالات متحده امریکا، بحران اوکراین، موازنه تهدید، برداشت تهدید

مقدمه

در ۱۸ مارس ۲۰۱۴، ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه طی سخنرانی خود در دومای روسیه، با اعلام رسمی الحاق کریمه به روسیه، اظهار داشت این اقدام یک بی‌عدالتی تاریخی را جبران خواهد کرد که ۶۰ سال پیش توسط اتحاد شوروی روی داده است. در شرایطی که این رویداد به عنوان یک اقدام غرورانگیز مورد استقبال مردم و نیروهای سیاسی روسیه قرار گرفت، امریکا و اتحادیه اروپا آن را تجاوز به اوکراین قلمداد کرده و مسکو را به اعمال تحریم‌های اقتصادی تهدید کردند. این تحریم‌ها بلافاصله به اجرا گذاشته شد و طی ماه‌های بعد تشدید شد. رسانه‌های غربی نیز در اقدامی هماهنگ، چهره‌ای متجاوز و کاملاً تهدیدآمیز از روسیه به تصویر کشیده و اقدامات آن را نقض قوانین بین‌الملل و تلاش در جهت اعاده اتحاد شوروی معرفی کردند (Walt, 2014a). آنان همچنین سیاست خارجی روسیه را به رفتارهای نوامپریالیستی با هدف سلطه بر جمهوری‌های شوروی سابق به‌ویژه اوکراین متهم نمودند. در اوکراین نیز غالب مردم و نخبگان سیاسی، ضمن تقبیح اقدامات روسیه، ولادیمیر پوتین را مقصر اصلی شکل‌گیری بحران قلمداد کردند.

گرچه اقدام روسیه در الحاق کریمه مورد تایید جامعه جهانی قرارنگرفت و عمدتاً از آن به عنوان اشغال بخشی از قلمرو یک کشور مستقل یاد شد، اما تحلیل‌های رایج شده از رفتار روسیه، عمدتاً متأثر از انگیزه‌های سیاسی و مبتنی بر رویکرد روس‌هراسی مقامات غربی و روس‌ستیزی نیروهای سیاسی غرب‌گرای اوکراینی است. بر این اساس، ارزیابی تحلیلی دقیق‌تر از بحران اوکراین و توجه به فاکتورهایی که در تحلیل‌های موجود کمتر مورد توجه قرار گرفته است، ضرورتی است که این مقاله توجه خود را به آن معطوف داشته است.

نویسنده دوم مقاله با بهره‌گیری از موقعیت خود در اداره سیاسی وزارت امور خارجه (مسئولیت روابط با دو کشور روسیه و اوکراین) و نیز ماموریت دو ماهه در اوکراین به عنوان کاردار موقت طی ماه‌های می و آوریل ۲۰۱۴، تلاش نموده است تا با رویکردی متفاوت از تحلیل‌های مرسوم غرب‌محور، تحلیلی دقیق از رفتار و مواضع روسیه ارائه نماید. بخشی از یافته‌های این مقاله حاصل تحقیقات میدانی در دوره حضور در اوکراین است.

مقاله حاضر با استفاده از تئوری موازنه تهدید استفن والت، این فرضیه را بررسی خواهد کرد که برداشت روسیه از تهدید سیاسی - امنیتی غرب، مهمترین فاکتور در توضیح رفتار روسیه در قبال بحران اوکراین است. همان‌گونه که والت می‌گوید، رفتار دولت‌ها تحت‌تاثیر تلقی آنان از تهدید است و در این چهارچوب، روسیه سرنگونی ویکتور یاناکوویچ، رییس‌جمهور طرفدار روسیه و روی کار آمدن حاکمیتی روس‌گریز و روس‌ستیز در کی‌یف را حلقه دیگری از سناریوی غرب به‌ویژه امریکا در جهت عقب راندن هرچه بیشتر روسیه از اروپای شرقی و توسعه نفوذ خود در حوزه امنیتی روسیه قلمداد نمود.

متغیر مستقل در فرضیه مقاله، تهدید غرب و متغیر وابسته، رفتار روسیه در قبال بحران اوکراین است. منظور از رفتار روسیه نیز مجموعه اقداماتی است که این کشور پس از سرنگونی ویکتور یاناکوویچ و روی کار آمدن حاکمیت جدید اوکراین اتخاذ کرده است که مهمترین آن، الحاق شبه جزیره کریمه به روسیه و حمایت آشکار از جدایی‌طلبان شرق اوکراین به منظور اعمال فشار بر دولت غرب‌گرای حاکم بر کی‌یف است.

به منظور تبیین فرضیه ذکر شده، ابتدا دو مفهوم تهدید و برداشت تهدید تعریف خواهد شد، سپس دیدگاه‌ها و رویکردهای موجود در روسیه در موضوع تهدید و نیز اهمیت آن در اسناد بالادستی روسیه تشریح خواهد شد. در ادامه، با اشاره به تحولات اوکراین، رفتار روسیه در قبال بحران در این کشور بررسی خواهد شد.

۱. چهارچوب نظری

الف) تئوری موازنه تهدید

به‌رغم قدمت تئوری موازنه قدرت^۱ و توان تبیینی آن، تحولات پس از جنگ سرد و عدم شکل‌گیری موازنه در برابر ایالات متحده امریکا به عنوان قدرت فائحه جهانی، اعتبار نظریه مذکور را با تردید مواجه نمود. والت با جدا کردن تهدید^۲ از قدرت^۳، نظریه سنتی واقع‌گرایی و نیز واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز^۴ را متحول کرد. وی رویکرد خود به موازنه را با این نقد آغاز می‌کند که نظریه ساختاری موازنه قدرت، وضعیت موجود سیاست بین‌الملل را که در آن از یک‌سو، ایالات متحده قوی‌ترین دولت است و از سوی دیگر، سایر دولت‌ها تمایل جدی به موازنه آن ندارند، توضیح نمی‌دهد. او معتقد است غیرعادی بودن عدم موازنه دولت‌ها در برابر امریکا، هنگامی که تمرکز نه بر قدرت بلکه بر تهدید گذاشته شود، از بین می‌رود؛ زیرا سایر دولت‌ها گرچه از قدرت بلامنازع امریکا نگرانند، اما نه به قدرت این کشور بلکه به تهدید آن واکنش نشان می‌دهند. لذا این تهدید است که در مرکز نگرانی‌های امنیتی کشورها قرار دارد.

تئوری استفن والت را می‌توان طی سه گزاره اساسی به شرح زیر توضیح داد:

۱. دولت‌ها نه به قدرت بلکه به تهدید پاسخ می‌دهند. والت می‌گوید: «برخلاف نظریه پردازان موازنه قوا، من اعتقاد دارم دولت‌ها در جهت موازنه علیه تهدید اقدام می‌کنند تا خود قدرت. بر این اساس، من تئوری موازنه تهدید را جایگزین بهتری در قیاس با تئوری موازنه قوا می‌دانم... قدرت گرچه عنصر مهمی است، اما همه آن نیست. دقیق‌تر آن است که بگوییم دولت‌ها له یا علیه دولتی دست به ائتلاف می‌زنند که بزرگ‌ترین تهدید علیه آنان است» (Walt, 1987: 21).

۲. سطح و میزان تهدید، متاثر از قدرت انبوه، نزدیکی جغرافیایی، توان تهاجمی و نیت تجاوزکارانه قدرت تهدیدگر است. والت معتقد است تهدید هر

1. Balance of Power

2. Threat

3. Power

4. Kenneth Waltz

دولت علیه دیگران حاصل عملکرد چهار عنصر اساسی یعنی قدرت انبوه،^۱ نزدیکی جغرافیایی،^۲ توان تهاجمی^۳ و نیت تجاوزکارانه^۴ است. در شرایط یکسان بودن دیگر عناصر، دولت‌های همجوار، خطرناک‌تر از دولت‌های دوردست هستند. دولت‌هایی با قابلیت‌های نظامی بیشتر، خطرناک‌تر از دولت‌هایی است که قوای نظامی آنها تنها متناسب با دفاع از قلمرو آنان است و در نهایت، دولت‌هایی با نیت آشکار تجاوزطلبانه، مخالفین بیشتری نسبت به آنان که ترجیحا در پی حفظ وضع موجود هستند، خواهند داشت (Walt, 2010: 11). والت می‌گوید اگر سایر متغیرها ثابت باشد، افزایش هر یک از عناصر چهارگانه فوق به احتمال زیاد سایر دولت‌ها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ را وادار به انجام اقداماتی برای حفاظت از خود می‌کند.

۳. دولت‌ها در مقابل تهدید یا اقدام به موازنه می‌کنند یا دنباله‌روی. والت با تمرکز بر روی دو مفهوم موازنه^۵ و دنباله‌روی،^۶ معتقد است دولت‌ها عموماً با ایجاد اتحاد، علیه تهدید تلقی شده اقدام به موازنه می‌کنند. هرچند، دولت‌های بسیار ضعیف احتمالاً در جهت تامین امنیت خود، دنباله‌روی از قدرت در حال ظهور را ترجیح می‌دهند. والت البته معتقد است موازنه‌سازی بیش از دنباله‌روی مورد نظر کشورها است. با این حال، موازنه محدود به عضویت در یک اتحاد قدرتمند یا انباشت تسلیحات نیست بلکه می‌توان به هرگونه استراتژی دولتی اطلاق کرد که هدف آن کاهش تهدید تلقی شده از طریق تقویت وضعیت امنیتی دولت تهدید شده در ارتباط با متجاوز باشد (Bock, 2013) و این می‌تواند مبنای رفتار روسیه در بحران اوکراین در برابر تهدید غرب باشد.

ب) تهدید و برداشت تهدید در روابط بین‌الملل

اندیشمندان روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر، نقشی کلیدی برای مفاهیم تهدید و

-
1. Aggregate Power
 2. Geographical Proximity
 3. Aggressive Power
 4. Aggressive intentions
 5. Balancing
 6. Bandwagoning

برداشت تهدید^۱ در نظریه‌های جنگ، بازدارندگی، اتحاد و حل و فصل مناقشات قائل شده و همزمان، تعاریف متعددی از این دو مفهوم ارائه نموده‌اند. ساده‌ترین تعریف از تهدید، فقدان مفهوم دیگر یعنی امنیت است. همچنین، تهدید به سادگی با قدرت و مشخصا قدرت نظامی برابر دانسته شده است. در عین حال، در ادبیات سیاسی و امنیتی نیز طیفی از تعاریف مختلف شامل فشار خارجی منفی، ایجاد اختلال در توانایی‌های کشور در کسب اهداف ملی و همچنین اقداماتی که کمیت و کیفیتی زندگی مردم یک کشور یا دامنه اختیارات حکومت را به طور جدی کاهش دهد، دیده می‌شود (Richard, 1999: 118).

تهدید، چنانچه از زاویه منافع ارائه شود، با عمق تهدید یا میزان ارزشمندی منفعت موضوع تهدید، ارتباط مستقیم دارد. عمق تهدید، معرف میزان ارزشمندی منفعت موضوع تهدید برای بازیگر است. بر این اساس، دسته‌بندی تهدیدات شامل تهدیدات وجودی^۲، تهدیدات حیاتی^۳، تهدیدات مهم^۴ و تهدیدات حاشیه‌ای^۵ است. همچنین، تهدیدات را می‌توان به تهدیدات سیاسی، تهدیدات اقتصادی، تهدیدات نظامی و تهدیدات اجتماعی دسته‌بندی کرد.

تهدید براساس جنس نیز به دو گونه سخت و نرم تقسیم می‌شود. گرچه در مورد تهدیدات سخت و نرم تلقی واحدی وجود ندارد لیکن تهدیدات سخت معمولا متکی به روش‌های فیزیکی، عینی، سخت افزارانه و همراه با اعمال و رفتارهای خشونت‌آمیز، براندازی آشکار و با استفاده از شیوه زور و اجبار و حذف دفعی و اشغال سرزمین است. این تهدیدات معمولا محسوس، واقعی، عینی و با عکس‌العمل‌های فیزیکی همراه است.

تهدیدات نرم اساسا بر مبانی فرهنگی، ارزشی و اقتصادی مبتنی است. تهدید نرم را می‌توان پدیده‌ای دانست که موجب دگرگونی در هویت فرهنگی و الگوهای

-
1. Threat Perception
 2. Existential Threats
 3. Vital Threats
 4. Important Threats
 5. Marginal Threats

رفتاری مورد قبول یک نظام سیاسی می‌شود. در تهدید نرم، بدون منازعه و لشکرکشی فیزیکی، کشور مهاجم اراده خود را بر یک ملت تحمیل و آن را در ابعاد گوناگون با روش‌های نرم‌افزارانه اشغال می‌کند.

برداشت تهدید، مفهوم دیگری است که برای مدت‌های طولانی موضوعی کلیدی در ادبیات روابط بین‌الملل بوده (Jervis, 1976) و نقشی حیاتی و اغلب ناشناخته در روابط بین دولت‌ها و نیز تضمین ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کند (Dannreuther, 1997: 1). هر تهدیدی اساساً دارای دو وجه عینی و ذهنی است؛ احساس تهدید حاصل برتری ذهنیت بر عینت است و بر این دلالت دارد که برداشت یک بازیگر از یک تهدید ضرورتاً با انگیزه‌ها و اهداف معتبر نزد عامل تهدید مطابق نیست (افتخاری، ۱۳۸۵: ۲۳۱).

مطابق دیدگاه واقع‌گرایان، اهمیت برداشت در روابط بین‌الملل، ریشه در شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل دارد و یک موضع ضعیف در حوزه قدرت نظامی موجب افزایش برداشت تهدید می‌شود (Rousseau, 2007: 744). اندیشمندان مکتب روانشناسی سیاسی به رهبری رابرت جرویس^۱ نیز بر مفهوم برداشت تهدید تمرکز نموده و طی مقالات متعدد، در پی توضیح آن برآمده‌اند (Jervis, 1976). جرویس می‌گوید: «هنگام تصویرسازی فردی از فرد دیگر، اطلاعات مبهم و متفاوتی از آن تصویر فهمیده می‌شود... اگر آنها تصور کنند که یک دولت متخاصم است، رفتاری که دیگران ممکن است به عنوان رفتاری بی‌طرفانه یا دوستانه ببینند، نادیده گرفته شده، مبهم یا تخاصم‌آمیز دیده می‌شود» (Jervis, 1976: 70). به باور دیگر اندیشمندان، هسته اصلی بسیاری از محاسبات منطقی در مورد برداشت تهدید آن است که رهبران از تهدید درک خاص خود را داشته و براساس آن وارد جنگ می‌شوند، زیرا فاقد تمامی اطلاعات مورد نیاز هستند (Stein, 2013: 246).

۲. رویکردها و برداشت روسیه نسبت به تهدید غرب

دیدگاه و برداشت‌های روسیه از تهدید غرب را می‌توان با مطالعه و تحلیل مکاتب فکری و رویکردهای استراتژیک سیاست خارجی روسیه، دیدگاه رهبران این کشور

1. Robert Jervis

و اسناد رسمی منتشره در جهت معرفی راهبردهای مسکو در حوزه‌های سیاسی و امنیتی روسیه استخراج نمود.

تحلیل مکاتب تفکر استراتژیک که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در روسیه شکل گرفته است، یکی از منابع تحلیل رفتار بین‌المللی روسیه است. تفاوت این رویکردها در برداشت آنان از منافع ملی روسیه، ظرفیت‌های آن و تهدیداتی است که علیه امنیت آن شکل می‌گیرد. نخستین مکتب فکری در روسیه که حتی قبل از فروپاشی اتحاد شوروی شکل گرفت، رویکرد غرب ستیزی است که میراث روشنفکری محافظه‌کاران شوروی، نظام فکری ایدئولوژیک مخالفین اصلاحات گورباچف و تغییرات دموکراتیک در شوروی سابق است. این دیدگاه‌ها عمدتاً از فلسفه مکاتب اوراسیاگراها^۱ و اسلاوفیل‌ها^۲ وام گرفته شده است و مبتنی بر تضاد دائم بین تمدن روسیه و غرب و قصد غرب نسبت به انهدام هویت روسی^۳ است. در ترجمه به دکترین استراتژیک، فلسفه مذکور بر این باور است که تهدید اساسی علیه روسیه از ناحیه غرب به‌ویژه امریکا و ناتو است. ناتو در این معادله به عنوان ابزار تسلط امریکا بر اروپا و محاصره روسیه از طریق زنجیره‌ای از پایگاه‌های نظامی قلمداد می‌شود.

از نگاه آنان، مناقشات پس از جنگ سرد، ناشی از دولت‌هایی است که در پی هژمونی منطقه‌ای و جهانی هستند. این مکتب همچنین احتمال جنگ در نتیجه تلاش امریکا و چند کشور اروپایی برای تنزل موقعیت بین‌المللی و کاهش قدرت نظامی روسیه در جهت ضربه زدن به وحدت سیاسی آن و استقرار یک حکومت دست‌نشانده غرب به منظور تسلط بر منابع روسیه را محتمل می‌دانند. برای خنثی‌سازی چنین تهدیداتی، پیروان مکتب ذکر شده بر این باورند که روسیه بایستی توان بازدارندگی هسته‌ای خود را حفظ و تسلیحات متعارف خود را بازسازی نماید تا بتواند از عهده یک جنگ فراگیر در اروپا برآمده و یک ائتلاف سیاسی - نظامی با جمهوری‌های اتحاد شوروی شکل دهد.

1. Euroasianists
2. Slavophiles
3. Russian Identity



دومین مکتب فکری، رویکرد غرب‌گرایی یا همگرایی با غرب است که در ابتدای دهه ۱۹۹۰ در روسیه پدیدار شد. این تفکر بر این باور است که دموکراسی‌های پیشرفته، هسته اقتصادی و نظامی دنیای در حال جهانی شدن بوده و به عنوان منبع اصلی تکنولوژی و ابتکارات و اختراعات اجتماعی است. براساس این مفهوم، روسیه صرف‌نظر از تمامی ظرفیت‌های خود، تنها دو گزینه پیش‌رو دارد: یا بایستی با جوامع دموکراسی همگرا شود و یا به حاشیه نظام جهانی رانده شود. مبنای این تفکر که می‌توان آن را انتخاب اروپایی روسیه^۱ نامید آن است که اصلی‌ترین منبع قدرت یک کشور، قابلیت یک ملت در ایجاد و معرفی تکنولوژی، توسعه سرمایه انسانی و پیشبرد خلاقیت‌های اجتماعی است. از نگاه این مکتب، غرب تهدیدی علیه روسیه نیست بلکه چالش‌های امنیتی مشابهی در برابر روسیه و غرب وجود دارد؛ به همین دلیل، روسیه بایستی نخست موسسات موثر و مکانیزم همکاری با غرب به منظور مقابله با تهدیدات مشترک را ایجاد و اختلافات خود با اروپا و آمریکا در حوزه کشورهای مشترک‌المنافع را با هدف ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی در این مناطق، حل و فصل نماید. این رویکرد، احتمال هرگونه جنگ وسیع با ناتو در اروپا و یا تقابل نظامی با آمریکا در مناطق پیرامونی را رد می‌کند. تیم یلتسین - کوزیرف در سال‌های ابتدایی فروپاشی اتحاد شوروی، از مهمترین نمایندگان این تفکر هستند.

تاریخ تحولات روسیه پس از فروپاشی به خوبی نشان می‌دهد هیچ‌یک از دو مکتب فکری فوق‌الذکر نتوانستند نظر اکثریت نخبگان روسی را به خود جلب نمایند؛ زیرا به اعتقاد آنان، گروه نخست نتوانسته است تغییرات عمیق در نظام جهانی را درک نماید و گروه دوم قادر به تطبیق روسیه با اصول و قواعد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی غرب که لازمه هرگونه همگرایی است، نیستند. بر این اساس، گروه سوم، مرکب از تنی چند از اندیشمندان و تکنوکرات‌های دولتی نزدیک به دولتمرد فقید روسیه یوگنی پریماکوف، وزیر خارجه و سپس نخست‌وزیر وقت روسیه هستند که از دهه ۱۹۹۰، با تاکید بر دو مفهوم منحصر بفرد^۲ و بزرگ^۱ بودن

1. Russian European Choice

2. Uniqueness

روسیه در صحنه سیاسی و اجتماعی روسیه ظاهر شده و مفهوم جهان چندقطبی^۲ را ارائه نمودند. این تفکر، نکات افراطی و یا ساده‌انگارانه دو نظریه دیگر را رد می‌کرد. در بحث تهدید، مفهوم جهان چندقطبی بر این باور است که روابط بین‌الملل تحت‌تاثیر تعامل بازیگران اصلی یعنی روسیه، اروپای متحد، ژاپن، چین و ایالات متحده امریکا است. در شکل افراطی مفهوم چندقطبی، ایجاد یک ائتلاف غیررسمی بین روسیه، برخی دولت‌های بزرگ اروپایی و چین به منظور تضعیف نقش ژئوپلیتیک امریکا در نظم جهانی نوظهور نیز محتمل است. از دیدگاه این گروه، حوزه مشترک‌المنافع به عنوان حوزه نفوذ انحصاری روسیه تعریف شده و بر اساس مفهوم خط قرمز^۳ پریماکوف که در اواخر دهه ۱۹۹۰ اعلام شد، گسترش ناتو به فراسوی مرزهای اتحاد شوروی از جمله حوزه بالتیک، موجب اقدامات مقابله‌جویانه روسیه خواهد شد. ایگور ایوانوف از اعضای تیم پریماکوف و وزیر خارجه بعدی روسیه در سال ۱۹۹۸ نوشت: «خط قرمزی وجود دارد که در روند گسترش ناتو نباید از آن عبور کرد. این خط قرمز در امتداد مرزهای مشترک‌المنافع و دولت‌های بالتیک عبور می‌کند... چنانچه از این خط قرمز عبور شود، شرایط جدیدی ظهور خواهد کرد و تدابیر روسیه در ارتباط با چنین وضعیتی شکل خواهد گرفت» (Ivanov, 1998).

قرائت روسیه از مفهوم چندقطبی در واقع مبنای سیاست خارجی کنونی روسیه است که ماموریت اصلی آن، احیای موقعیت بین‌المللی روسیه به عنوان قدرت بزرگ جهانی^۴ است. برای نیل به این هدف، روسیه بایستی توان هسته‌ای و موقعیت انحصاری خود به عنوان کشور اصلی صادرکننده انرژی را حفظ کرده و برای به نمایش گذاشتن نفوذ جهانی خود، بایستی سلطه خود بر جمهوری اتحاد شوروی (به جز حوزه بالتیک) را احیاء نماید. امریکا به عنوان تهدید اصلی روسیه دیده می‌شود که در پی تضعیف موقعیت روسیه و خروج آن از مناطقی است که بطور

-
1. Greatness
 2. Multipolarism
 3. Red Line Concept
 4. Global Great Power

سنتی حوزه منافع و نفوذ روسیه هستند.

علاوه بر مکاتب فکری فوق، مقامات روسی و نیز اسناد راهبردی منتشره نیز همچنان امریکا و ناتو را به عنوان یک تهدید بالقوه علیه امنیت ملی روسیه عنوان می‌کنند. ولادیمیر پوتین در سخنرانی خود در نشست امنیتی مونیخ در سال ۲۰۰۷، اظهار داشت: «من فکر می‌کنم روشن است که توسعه ناتو هیچ ارتباطی با نوسازی اتحاد (ناتو) یا تضمین امنیت در اروپا ندارد. برعکس، اقدامی کاملاً تحریک‌آمیز است که سطح اعتماد متقابل را کاهش می‌دهد. ما حق داریم سؤال کنیم قصد و هدف گسترش (ناتو) علیه کیست؟ تضمین شرکای غربی پس از اضمحلال پیمان ورشو چه شد؟ آن اعلامیه امروز کجاست؟ هیچ‌کس حتی آنها را به خاطر نمی‌آورد... مایلم از اظهارات وارنر، دبیرکل وقت ناتو در ۱۷ می ۱۹۹۰ در بروکسل نقل قول کنم. وی آن هنگام گفت این واقعیت که ما آماده‌ایم ارتش ناتو را در خارج از مرزهای آلمان مستقر نکنیم، به اتحاد شوروی تضمین امنیتی جدی خواهد داد. این تضمین‌ها کجاست؟» (Putin, 2007). وی همچنین در کنفرانس خبری خود پس از نشست سران ناتو در بخارست در آوریل ۲۰۰۸، اظهار داشت: «ظهور ناتو به عنوان یک بلوک نظامی قدرتمند در امتداد مرزهای ما، از سوی روسیه به عنوان تهدیدی مستقیم برای امنیت کشور من قلمداد می‌شود. آنها می‌گویند هدف گسترش (ناتو) روسیه نیست، اما این نه نیت و مقاصد بلکه قابلیت‌ها است که مهم هستند» (Putin, 2008).

اگر از سند موسوم به اصول اساسی دکترین نظامی فدراسیون روسیه، منتشره در سال ۱۹۹۳ صرف‌نظر کنیم که در آن به صراحت آمده است روسیه هیچ کشوری را به عنوان دشمن محسوب نمی‌کند و مهمترین تهدیدات موجود علیه روسیه مرتبط با غرب را صرفاً ادعای ارضی دیگر دولت‌ها علیه روسیه و متحدین آن، جنگ‌های محلی کنونی و بالقوه و مناقشات مسلحانه به‌ویژه آنان که در جوار مرزهای روسیه در جریان است، قلمداد کرده است، در دیگر اسناد راهبردی منتشره، تهدیدات امریکا و ناتو ابتدا به‌صورت تلویحی و سپس آشکار آمده است. سند سال ۲۰۰۰ به نوعی یادآور احساس اتحاد شوروی از تهدید بود و ترتیب تهدیدات نشانه حمله آشکار به امریکا بود و از عباراتی نظیر دولت‌هایی که مایل به جا گذاشتن

سازمان‌های امنیتی نظیر سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا هستند، در پی تضعیف نفوذ روسیه در جهان هستند، تقویت بلوک‌ها و متحدین نظامی به‌ویژه گسترش ناتو به شرق، ظهور احتمالی پایگاه‌های نظامی و حضور در مرزهای مستقیم روسیه استفاده شده است (Russia's National Security Strategy, 2000).

راهبرد امنیت ملی روسیه تا سال ۲۰۲۰ که در ۱۲ می ۲۰۰۹ توسط دیمیتری مدودف، رئیس‌جمهور وقت روسیه ابلاغ شد نیز ضمن ارائه تصویر روشن‌تری از تهدیدهای داخلی و خارجی نرمو سخت، چالش‌های امنیتی روسیه را به شکلی آشکار ترسیم و روح تنش و بی‌اعتمادی نسبت به ناتو همچنان حفظ و تلاش‌های این پیمان برای گسترش زیرساخت‌های نظامی خود به مرزهای روسیه و تفسیر موسع آن از دامنه وظایف خود به گستره جهانی نیز غیرقابل قبول عنوان شده است (Russia's National Security Strategy through to 2020). در روح سند مذکور، تسلط ذهنیت‌های جنگ سردی در حوزه سیاست خارجی و تأکید آن بر اهمیت توازن قوا قابل مشاهده و نمود آن در قسمت‌های مختلف از جمله در اصرار این سند به موقعیت برابر روسیه در حوزه تسلیحات راهبردی، روابط با آمریکا و ناتو آشکار است (نوری، ۱۳۹۱).

در سند دکترین نظامی روسیه که در ۵ فوریه ۲۰۱۰ از سوی دیمیتری مدودف صادر شد، مهمترین تهدیدات نظامی خارجی، الف) تمایل به استفاده از ظرفیت سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) با کارکردهای جهانی، با هدف نقض قواعد حقوق بین‌الملل و انتقال زیرساخت‌های نظامی کشورهای عضو ناتو به مرزهای فدراسیون روسیه از جمله گسترش آن، ب) تلاش در جهت بی‌ثبات‌سازی دولت‌های منطقه و متاثر کردن ثبات استراتژیک، پ) استقرار دسته‌های نظامی دیگر کشورها (یا گروهی از کشورها) در قلمرو روسیه و متحدین آن، ت) ایجاد و استقرار سیستم دفاع موشکی با هدف برهم زدن ثبات جهانی و نقض همکاری تثبیت شده نیروها در حوزه موشکی هسته‌ای و همچنین، نظامی کردن فضای خارج جو و استقرار سیستم‌های غیرهسته‌ای استراتژیک عنوان شده است (Russia's Military Doctrine, 2010).

در آخرین سند راهبرد امنیت ملی فدراسیون روسیه که در ۳۱ دسامبر ۲۰۱۵ منتشر شد نیز ناتو و آمریکا به عنوان تهدید و چالش امنیتی تلقی شده است. در سند

مذکور آمده است: تقویت ظرفیت قهرآمیز پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)... تشدید فعالیت نظامی اعضای پیمان و ادامه روند گسترش ناتو و نزدیک شدن زیرساخت نظامی آن به مرزهای روسیه تهدیدی برای امنیت ملی کشور ایجاد می‌کند. سند بیان می‌دارد که «موضع غرب در جهت مقابله با روندهای همگرا و ایجاد سرچشمه‌های تشنج در منطقه اورآسیا بر روند اجرای منافع ملی روسیه اثر منفی می‌گذارد» (Russia's National Security Strategy Approved, December 31, 2015).

نکته حائز اهمیت آن است که تهدید غرب علیه روسیه عمدتاً در سه حوزه داخلی روسیه، حوزه پیرامونی روسیه به‌ویژه جمهوری‌های مشترک‌المنافع و حوزه بین‌الملل قابل بررسی است، اما سیاست‌ها و اقدامات امریکا و ناتو در حوزه مشترک‌المنافع به‌ویژه در کشورهایی نظیر اوکراین، از اهمیت و حساسیت بیشتری نزد روسیه برخوردار است. این موضوع حتی در ابتدای فروپاشی مورد اعتراض جدی چهره‌های طرفدار غرب نظیر کوزیرف بود، کما این که وی با انتقاد از گسترش ناتو به شرق، آن را موجب تقویت نیروهای مرتجع در درون روسیه می‌دانست (Dannreuther, 1997:38).

بر این اساس، روندهای منطقه‌ای و تحولات در کشورهای همسایه روسیه به دلیل چالش‌ها و تهدیداتی که متوجه این کشور خواهد کرد، برای مسکو بسیار حائز اهمیت است. از سوی دیگر، روسیه خود را همچنان قدرت برتر در حوزه مشترک‌المنافع محسوب نموده و هرگونه تلاش خارجی برای رخنه سیاسی در این منطقه موجبات حساسیت و نگرانی مسکو را فراهم خواهد نمود. همچنین، برداشت روسیه از ضعف خود و افول نفوذ در کشورهای مشترک‌المنافع، فاکتور مهمی در تشدید برداشت منفی از تهدید غرب است زیرا در روسیه بسیاری بر این باورند که مسکو در اروپای شرقی و مرکزی، قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی میدان را به غرب واگذار کرده است. در نیمه ۱۹۹۶، یوگنی پریماکوف خاطرنشان ساخت که دو زخم عمیق بر سیاست خارجی روسیه، گسترش ناتو و برداشت روسیه از گرایش منفی غرب نسبت به همگرایی در حوزه مشترک‌المنافع است. حتی گورباچف در سال ۲۰۰۹ طی مصاحبه‌ای اعلام داشت: «آلمان غربی، امریکا و دیگر قدرت‌ها پس از وحدت آلمان در سال ۱۹۹۱ وعده دادند که ناتو حتی یک سانتیمتر به سمت شرق

۳. بحران اوکراین و رفتار روسیه

کشور اوکراین طی دو سال و نیم گذشته درگیر جدی‌ترین بحران سیاسی - اجتماعی خود از زمان استقلال در سال ۱۹۹۱ است. ابعاد این بحران تنها به روابط روسیه و اوکراین محدود نشده و با دخالت آشکار آمریکا و اتحادیه اروپا، ابعاد بین‌المللی آن از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. بحران کنونی اوکراین هنگامی آغاز شد که ویکتور یاناکوویچ^۱ رئیس‌جمهور پیشین اوکراین به رغم تبلیغات وسیع و تهییج مردم در جهت پیوستن به ساختارهای اروپایی، به ناگاه در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۳ اعلام داشت قصد امضای توافقنامه مذکور را در اجلاس ویلنیوس^۲ ندارد. این تصمیم موجب تشدید تظاهرات ضد دولتی شد که طی سه ماه پس از آن سیر صعودی پیدا کرده و در اواسط فوریه ۲۰۱۴ به مرگ نزدیک به صد نفر از تظاهرکنندگان انجامید. با تشدید اعتراضات، خواسته‌های مخالفین نیز به تدریج ابعاد وسیع‌تری یافت و ورود احزاب و نیروهای سیاسی مخالف یاناکوویچ و مهمتر از همه، دخالت آشکار غرب و حضور مقامات رسمی (ویکتوریا نولاند معاون وزیر خارجه، سناتور جان مک‌کین^۳ و سفیر آمریکا در اوکراین) و غیررسمی آمریکا و کشورهای اروپایی در تظاهرات ضدحکومتی، عملاً مهار بحران را از دست دولت خارج کرد. در ۲۱ فوریه ۲۰۱۴، نمایندگان دولت و مخالفین توافقنامه‌ای را امضاء کردند که براساس آن، به یاناکوویچ اجازه داده شد تا هنگام انتخابات جدید بر قدرت باقی بماند. نقض این توافق از سوی مخالفین و تهاجم به مراکز دولتی و کاخ ریاست جمهوری، موجب سرنگونی یاناکوویچ و فرار وی به روسیه شد.

گرچه هدف این مقاله تحلیل رفتار روسیه در بحران اوکراین است و دلایل سقوط یاناکوویچ و شکل‌گیری بحران اوکراین را بایستی در مقاله‌ای جداگانه توضیح داد، اما اگر بخواهیم به اختصار به این امر پردازیم، دو گونه علل دور و

-
1. Victor Yanakovich
 2. Victoria Noland
 3. John McCain

نزدیک را می‌توان برشمرد. بحران کنونی اوکراین ریشه در عوامل ساختاری نظیر شکاف و تقسیم تاریخی اوکراین، تفاوت و تضاد ماهوی میان شرق و غرب اوکراین، وجود دو گرایش آشکار روسی - غربی در میان نخبگان و مردم عادی، اهمیت ژئوپلیتیک اوکراین برای روسیه و غرب، سرگردانی اوکراین بین دو ایده همگرایی اروپایی (اتحادیه اروپا و ناتو) و اوراسیاگرایی (اتحادیه گمرکی و اتحادیه اقتصادی اوراسیا) دارد. رقابت و مبارزه دیرینه احزاب و جناح‌های سیاسی طرفدار روسیه و غرب برای قبضه کامل قدرت و بیرون راندن حریف، واقعیتی انکارناپذیر و تمام ناشدنی در صحنه سیاسی اوکراین است.

در درون اوکراین نیز ملت اوکراین مرکب از اقوام و زبان‌های مختلف اوکراینی، روسی، مجاری، تاتار، ازبک، آذری، مسلمان، یهودی و... است که در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. حفظ موازنه بین اقوام و ادیان مذکور و نیز بین مناطق شرق و جنوب (روس زبان) از یک طرف و شمالی و غربی (اوکراینی زبان) از سوی دیگر، یک موضوع حیاتی است. مهمترین علل نزدیک بحران اوکراین نیز ناکارآمدی و فساد سیاسی و اقتصادی حاکم بر دستگاه رهبری یاناکوویچ است. ماهیت اقتدارگرای دولت یاناکوویچ به همراه بی‌کفایتی در مدیریت بحران و تصویب قوانین جنجالی در پارلمان از جمله خطاهای او بود. بسیاری بر این اعتقادند که سقوط یاناکوویچ حتمی بود و او حتی اگر سرنگون نمی‌شد نیز در انتخابات ۲۰۱۵ رأی نمی‌آورد.

در دوره یاناکوویچ، اقتصاد اوکراین در لبه پرتگاه قرار گرفت و وی برای تامین هزینه‌های حکومت و در مواجهه با خزانه خالی کشور، یا به روسیه و یا به غرب روی می‌آورد. وی همچنین به قانون اساسی اوکراین تعدی و اختیارات بیشتری برای خود تصویب کرد. فساد در دستگاه‌های اداری، انتظامی و قضایی امری شایع بود و هریک از مناطق به تیول یکی از احزاب سیاسی یا الیگارش‌ها (ایگور کالامویسکی^۱ در دنیپروپتروفسک^۲ و رینات احمداف^۳ در دانباس) تبدیل شده بود. به علاوه، بخش قابل

-
1. Igor Kalamoisky
 2. Dnipropetrovsk
 3. Reinat Ahmedov

توجهی از تجارت و اقتصاد اوکراین در دست خانواده یاناکوویچ به‌ویژه پسر وی الکساندر بود. این امر باعث شد تا حتی الیگارش‌های نزدیک به یاناکوویچ نظیر احمداف، کالامویسکی و پترو پاراشنکو^۱ نیز در صف مخالفین وی قرار گیرند. هرم قدرت در زمان یاناکوویچ بدین شکل بود که حلقه تصمیم‌ساز شامل فرزند وی الکساندر،^۲ حزب مناطق و الیگارش‌هایی نظیر احمداف، کالامویسکی، دمیتری فیرتاش^۳ و لیوچکین^۴ و افراد نزدیک به روسیه نظیر ویکتور مدودچوک^۵ و آندره کلیویف^۶ بودند. در این هرم، مقامات دولتی، نمایندگان حامی دولت، نمایندگان شبکه‌های غیررسمی در رتبه بعدی قرار دارند. حامیان مالی یاناکوویچ، علاوه بر الیگارش‌ها، تجار متوسط بودند. حامیان رسانه‌ای و تبلیغاتی یاناکوویچ را غالباً شرکت‌های متعلق به افراد صاحب نفوذ در تصمیم‌گیری و رسانه‌ای دولتی بودند. قضات وابسته و نیروی قهریه عاملان اجرای سیاست‌ها بودند.

بحران اوکراین که با سوءمدیریت یاناکوویچ و اعمال نفوذ غرب کلید خورد، با بی‌تدبیری و اشتباهات دولت موقت تشدید شد. لغو قانون زبان که در آن، رسمیت زبان روسی برای مناطق روس زبان نادیده گرفته می‌شد، نخستین اشتباه دولت موقت بود، اما مهمتر از آن و در ادامه حیات دولت موقت تا روی کار آمدن پاراشنکو، بزرگ‌ترین خطای دولت موقت، عدم شناسایی ماهیت اصلی و ویژگی‌های بحران و فرافکنی، استفاده از قدرت نظامی (به رغم ناتوانی) و بیگانه‌سازی بخشی از مردم کشور و وابسته دانستن آنان به روسیه بود. این سیاست‌ها تنها منجر به دوپارگی کشور، بی‌اعتمادی بخشی از جامعه به دیدگاه‌ها و اقدامات دولت اوکراین و در نهایت، جدایی کریمه و بروز آشوب و درگیری نظامی در دیگر مناطق جنوبی و شرقی کشور شد.

با این حال، دولت اوکراین با آگاهی از تقابل روسیه و غرب در اوکراین، وجوه

-
1. Petro Parashenko
 2. Olexander
 3. Dmitry Firtash
 4. Livochkin
 5. Victor Medodchuk
 6. Andrei Kelioyev

بین‌المللی بحران را تقویت نمود تا بتواند از حمایت‌های سیاسی - اقتصادی امریکا و اتحادیه اروپا برخوردار شود که این امر، خود از مهمترین دلایل تداوم بحران و ابهام در آینده قابل پیش‌بینی آن است. نباید فراموش کرد اوکراین از هنگام نیل به استقلال، همواره بین شرق و غرب گرفتار است. منافع اوکراین در حفظ موازنه بین این دو تعریف شده و هرگاه این موازنه به هم خورده، اوکراین دچار بحران شده است.

دولت روسیه در مراحل ابتدایی بحران و تا ۲۱ فوریه جز ارائه پیشنهاد وام ۱۵ میلیارد دلاری به اوکراین، عملاً صحنه اوکراین را خالی کرده بود. برخی تحلیلگران، درگیری روسیه در المپیک زمستانی سوچی و نیز باور به این که یاناکوویچ می‌تواند بحران را مدیریت کرده و از آن به سلامت عبور کند را از مهمترین دلایل سکوت مسکو و رفتار منفعلانه آن تا زمان سقوط یاناکوویچ می‌دانند. در واقع، پس از فرار یاناکوویچ بود که روسیه فعالانه وارد بحران اوکراین شد و پس از ضمیمه ساختن کریمه به خاک خود، به ایجاد و هدایت بحران در شرق اوکراین (منطقه دانباس^۱) پرداخت. مسکو همزمان تلاش کرد تا با استفاده از ابزارهای سیاسی (حق وتو) و اقتصادی (ممانعت از ورود کالاهای اوکراینی به روسیه و توقف ارسال گاز به اوکراین) و نظامی (گسیل بیش از ۸۰ هزار نیروی نظامی به مرزهای اوکراین)، دولت جدید را که نامشروع می‌خواند، تحت فشار قرار دهد.

گرچه در تاریخ روابط مسکو - کیف حتی قبل از بحران اخیر نیز موارد و موضوعات اختلاف برانگیز نظیر ادعای اوکراین مبنی بر ایجاد قحطی عمدی در اوکراین توسط استالین (هولومودر)^(۱)، حادثه انفجار نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل، تبعید اجباری تاتارهای کریمه، مالکیت ناوگان دریای سیاه و وضعیت اداری بندر سوواستوپل، جانشینی اتحاد شوروی و تقسیم اموال و بدهی‌های اتحاد شوروی و... دیده می‌شود، اما گرایشات غرب‌گرایانه در اوکراین و نگرانی روسیه نسبت به پیامدهای مخرب آن به دلیل اهمیت شایان این کشور در منطقه، انگیزه اصلی روسیه برای ورود به بحران اوکراین است. در تایید چنین ادعایی، استفن والت با این باور که بحران اوکراین بیش و پیش از هر چیز حاصل اقدامات تهاجمی غرب علیه

1. Danbas

روسیه و برداشت روسیه از تهدید غرب است، می‌گوید: «روسیه بیش از ۲۰ سال اخیر را به مشاهده گسترش ناتو به شرق و استقرار سیستم دفاع موشکی بالستیک از سوی امریکا و متحدان اروپایی بدون توجه کامل به شکایات و منافع روسیه... سپری کرد، اما هر اندیشمند واقع‌گرایی می‌تواند به شما بگوید که روسیه این تحولات را به عنوان چالش امنیتی درازمدت می‌بیند» (Walt, 2014b).

جان مرشایمر دیگر اندیشمند غربی نیز اعتقاد دارد: «بر اساس منطق حاکم در غرب، می‌توان تمامی گناه بحران اوکراین را متوجه تهاجم روسیه نمود. بر این اساس، رئیس‌جمهور پوتین شبه جزیره کریمه را به روسیه ملحق نمود تا امپراتوری اتحاد شوروی را احیاء نموده و حتی ممکن است در پی بقیه اوکراین و کشورهای اروپای شرقی باشد... این دیدگاه غلط است. ایالات متحده امریکا و شرکای اروپایی آن بیشترین مسئولیت را در ایجاد بحران دارند. ریشه مشکل در گسترش ناتو به عنوان عنصر اساسی در استراتژی بزرگ جدا کردن اوکراین از دایره اقمار روسیه و الحاق آن به غرب است. همزمان، گسترش اتحادیه اروپا به شرق و حمایت از جنبش دموکراسی‌خواهی سال ۲۰۰۴ در اوکراین، عناصر کلیدی آن است» (Mearsheimer, 2014: 1).

مرشایمر دولت جدید کی‌یف را یک دولت طرفدار غرب و کاملاً ضدروس دانسته و می‌گوید: «گرچه دخالت امریکا در تحولات اوکراین به روشنی آشکار نیست، اما واشینگتن به وضوح از کودتای اوکراین حمایت کرد. ویکتوریا نولاند و سناتور جان مک‌کین در تظاهرات ضددولتی حضور یافته و جفری پایت^۱ سفیر امریکا در کی‌یف پس از سرنگونی یاناکوویچ، آن را یک روز تاریخی برای درج در کتب تاریخ ذکر کرد. همچنین در یک مکالمه تلفنی که منتشر شد، ویکتوریا نولاند از تغییر رژیم در اوکراین حمایت کرده و از آرسنی یاتسینیوک^۲ به عنوان تنها گزینه مورد تأیید وزارت خارجه امریکا برای احراز پست نخست وزیر اوکراین نام می‌برد»^(۲) (Smith, March 2014: 3).

به باور مرشایمر، رهبران غرب به دنبال سیاست‌های تحریک‌آمیز بودند تا

1. Jeffrey Pyatt
2. Arseniy Yatsenuk





بحران همچنان تداوم یابد. «در آوریل ۲۰۱۴، جو بایدن معاون رئیس‌جمهور امریکا در دیدار با نمایندگان مجلس اوکراین خطاب به آنان گفت: این دومین فرصت برای عمل به وعده‌ای است که در انقلاب نارنجی (۲۰۰۴) داده شد» (Mearsheimer, 2014: 10). همچنین جان برنان،^۱ مدیر آژانس اطلاعاتی امریکا^۲ (سیا) به دستور کاخ سفید و با هدف توسعه همکاری‌های امنیتی با دولت اوکراین، وارد کی‌یف شد.

مرشایمر در توضیح رفتار روسیه در اوکراین معتقد است: «اقدامات روسیه از دیدگاه ژئوپلیتیک قابل درک است. سرزمین مسطح اوکراین طی قرون قبلی صحنه تهاجم ناپلیون، امپراتوری آلمان و آلمان نازی به روسیه بوده است؛ لذا موقعیت اوکراین به عنوان منطقه حایل برای روسیه از اهمیت حیاتی برخوردار است. بر این اساس، تلاش غرب برای روی کارآوردن حکومتی غرب‌گرا و ضدروس در کی‌یف غیر قابل تحمل است». مرشایمر می‌گوید قدرت‌های بزرگ همواره به تهدیدات بالقوه در مرزهای خود حساس هستند و دلیلی ندارد روسیه از این قاعده مستثنی شود. وی با اشاره به بسته سه‌گانه غرب برای اروپای شرقی یعنی گسترش ناتو، گسترش اتحادیه اروپا و «برنامه پیشبرد دموکراسی»، معتقد است گسترش ناتو به شرق به عنوان عنصر اساسی استراتژی بزرگ خارج کردن اوکراین از دایره اقمار روسیه و الحاق آن به غرب، ریشه بحران اوکراین است. همزمان، گسترش اتحادیه اروپا به شرق و حمایت غرب از جنبش‌های طرفدار دموکراسی در اوکراین که با انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴ آغاز شد، نیز از عناصر کلیدی هستند (Mearsheimer, 2014: 10).

از دیدگاه روسیه، دولت امریکا با پایان جنگ سرد نه تنها موضع خود در اروپا را حفظ کرد بلکه از طریق گسترش ناتو، تلاش نمود نفوذ در اروپای شرقی را با هدف محدود کردن حوزه نفوذ روسیه توسعه و تعمیم بخشد. این در حالی بود که در سال‌های پایانی جنگ سرد، رهبران شوروی به ازای عدم گسترش ناتو، با اتحاد آلمان موافقت کردند. به باور آنان، رهبران غربی نگرانی‌های امنیتی شوروی را درک کرده و به این توافق پایبند خواهند ماند، اما بیل کلیتون و مشاورین نظامی وی

1. John Brennan

2. Central Information Agency (CIA)

تصور دیگری داشته و گسترش ناتو به شرق را کلید زدند.

با آغاز نخستین موج گسترش، کشورهای چک، مجارستان و لهستان در سال ۱۹۹۹ و بلغارستان، استونی، لتونی، لیتوانی، رومانی، اسلواک و اسلونی در سال ۲۰۰۴، به ناتو پیوستند. این دو حرکت با اعتراض شدید روسیه مواجه شد. گسترش ناتو در سال ۱۹۹۹ و گسترش بعدی در سال ۲۰۰۴، برای روسیه بسیار دردناک‌تر بود زیرا سه جمهوری بالتیک به عضویت ناتو درآمدند. آن چه نگرانی بیشتر مسکو را فراهم می‌کرد، احتمال از دست دادن دیگر جمهوری‌های شوروی به‌ویژه اوکراین، بلاروس و گرجستان به عنوان یک تراژدی ژئوپلیتیک بود. با این حال، حرکت ناتو به شرق متوقف نشد و در نشست سران ناتو در آوریل ۲۰۰۸ در بخارست، اعضای ناتو موضوع عضویت اوکراین و گرجستان را مورد توجه قرار دادند. این اقدام مورد حمایت جورج بوش قرار گرفت اما فرانسه و آلمان با این استدلال که موجب تحریک روسیه خواهد شد، با آن مخالفت کردند. در نهایت، اعضاء به این مصالحه رسیدند که پروسه رسمی الحاق این دو کشور آغاز نشود اما طی بیانیه‌ای، از تمایل اوکراین و گرجستان به عضویت در ناتو حمایت شود. اقدام ناتو البته از سوی روسیه مورد انتقاد قرار گرفت. تهاجم روسیه به گرجستان در اگوست ۲۰۰۸، هرگونه تردید نسبت به عزم پوتین برای ممانعت از عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو را رفع نمود. با این حال، مقامات ناتو نیز با پذیرش عضویت آلبانی و کرواسی در سال ۲۰۰۹، بر عزم خود برای گسترش بیشتر در اروپا صحنه گذاشتند.

بر این اساس، برداشت روسیه از تهدید ناشی از گسترش ناتو و هراس از محاصره شدن توسط پایگاه‌های نظامی را می‌توان از مهمترین علت ورود روسیه به مناقشه با گرجستان و جدایی اوستیا و ابخازیا از ترکیب گرجستان نامید؛ زیرا هیچ تضمینی وجود نداشت که فعالیت‌های نظامی و گسترش ناتو علیه روسیه استفاده نخواهد شد. بعلاوه، اقدام مشترک امریکا و ناتو در استقرار سیستم دفاع موشکی در اروپای شرقی و امتناع از ارائه هرگونه مدرکی که این سیستم علیه روسیه استفاده نخواهد شد، مسکو را بیش از پیش نگران ساخت.

ناتو در بحران اخیر اوکراین نیز حضور پررنگی داشت؛ الکساندر ورشبو ۱ سفیر پیشین امریکا در روسیه و نفر دوم ناتو در اول مه ۲۰۱۴ اعلام داشت که روسیه دیگر نه یک شریک و همکار، بلکه یک دشمن تلقی می‌شود. وی خطاب به خبرنگاران گفت که ناتو از جلب نظر بیشتر مسکو به سوی خویش دست برداشته و به زودی تعداد زیادی از نیروهای رزمی در اروپای شرقی مستقر خواهند شد (Roberts, 2014: 2). بنا به اخبار جدید رسانه‌ای، مبلغی بالغ بر یک میلیارد دلار از سوی امریکا به این امر اختصاص یافته است (زمانی، ۱۳۹۲: ۹۰۳).

در ژوئن ۲۰۱۴، در نشست اعضای ناتو، وزرای خارجه بدون اشاره به نام اوکراین، اعلام کردند درهای ناتو به روی اعضای جدید باز است. آندرس راسموسن^۲ دبیرکل ناتو با اشاره تلویحی به روسیه اعلام کرد هیچ کشور ثالثی نمی‌تواند مانع از گسترش ناتو شود. وزرای خارجه عضو ناتو در نشست مذکور همچنین توافق کردند تا برخی تدابیر در جهت ارتقاء قابلیت‌های نظامی اوکراین در حوزه‌های فرماندهی و کنترل، لجستیک و دفاع سایبری اتخاذ نمایند. طبیعتاً، رهبران روسیه به این اقدامات واکنش نشان دادند.

به موازات تحرکات ناتو، اتحادیه اروپا نیز حرکت به سمت شرق را در پیش گرفت و در ماه می ۲۰۰۸، ابتکار مشارکت شرقی به منظور همگرایی کشورهای نظیر اوکراین و گرجستان در اتحادیه را رونمایی کرد. رهبران روسیه این ابتکار را اقدامی خصمانه علیه منافع خود ارزیابی نمودند زیرا از دیدگاه روسیه، گسترش اتحادیه اروپا مقدمه گسترش ناتو است. سرگئی لاوروف^۳ حتی پیش از سرنگونی یاناکوویچ، اتحادیه اروپا را به تلاش برای ایجاد حوزه نفوذ در اروپای شرقی متهم کرد (Mearsheimer, 2014: 3).

اتحادیه اروپا در کنار امریکا، حضور پررنگی در بحران اوکراین داشت، هرچند منافع حاصله از این بحران و رویارویی با روسیه برای اتحادیه دارای پیامدهای منفی به‌ویژه در روابط تجاری با روسیه نیز بوده است. در ماه مارس ۲۰۱۴، حوزه مانوئل

-
1. Alexander Vershbow
 2. Anndres Fog Rasmosen
 3. Sergei Lavrov



باروسو^۱ رئیس کمیسیون اروپا تفکر اتحادیه اروپا در خصوص اوکراین را اینگونه تعریف کرد: «ما یک بدهی داریم و آن همبستگی با آن کشور (اوکراین) است. ما به منظور هرچه نزدیک‌تر کردن آن به خود تلاش می‌کنیم». در ۲۷ ژوئن ۲۰۱۴، اتحادیه اروپا و اوکراین همان توافقنامه‌ای را امضاء کردند که یاناکوویچ هفت ماه پیش، از امضای آن خودداری کرده بود.

از دیگر ابزار غرب برای دور ساختن اوکراین از مسکو، برنامه پیشبرد دموکراسی و اشاعه ارزش‌های غربی در این کشور است. ویکتوریا نولاند، دستیار وزیر خارجه امریکا در امور اروپا و اوراسیا در دسامبر سال ۲۰۱۳، اعلام داشت امریکا از سال ۱۹۹۱ بیش از ۵ میلیارد دلار برای کمک به دستیابی اوکراین به آینده‌ای که استحقاق آن را دارد اختصاص داده است (Mearsheimer, 2014: 4). موضوع از آنجا اهمیت می‌یابد که مسکو مهندسی اجتماعی غرب در اوکراین را به مثابه مقدمه‌ای برای تکرار آن در روسیه ارزیابی می‌کند. همچنین، از نگاه روسیه، افتادن اوکراین به دست یک حکومت غرب‌گرا و ضدروس نه تنها موجب خروج کیف از حلقه نفوذ روسیه می‌شود بلکه این رویداد، الگویی برای دیگر کشورهای منطقه مانند گرجستان، بلاروس، مولداوی و ارمنستان نیز خواهد شد. اهمیت اوکراین برای روسیه از زاویه دیگری نیز قابل بررسی است و آن، نقش بی‌بدیل و اعتبار دهنده اوکراین به عنوان حلقه اصلی هرگونه همگرایی سیاسی و اقتصادی در شکل‌گیری و استحکام تشکل‌های منطقه‌ای (با محوریت روسیه)، نظیر اتحادیه گمرکی و اتحادیه اقتصادی اوراسیا است.

رهبران و مقامات روسی و نیز اسناد امنیتی این کشور، آن چه که در اوکراین اتفاق افتاد را بخشی از توطئه غرب در جهت تضعیف امنیت روسیه با ایجاد دشمنان ایدئولوژیک در امتداد مرزهای روسیه می‌دانند. پوتین در ۱۸ مارس ۲۰۱۴، در سخنرانی خود در دومای روسیه اظهار داشت: «آنها (غرب) مکرراً در حال تلاش برای منزوی کردن روسیه هستند... در اوکراین، شرکای غربی ما از خط قرمز عبور کرده و به شکلی غیرمسئولانه و غیرحرفه‌ای عمل می‌کنند...» (ایسنا، ۲۷ اسفند

1. Jose Manuel Barroso

۱۳۹۲). همچنین، در ۳۰ می ۲۰۱۴، در خلال کنفرانس امنیتی مسکو، مسئولین عالیرتبه سیاسی - نظامی روسیه نظیر سرگئی لاوروف وزیر خارجه، سرگئی شایگو^۱ وزیر دفاع روسیه و والرئ گراسیموف^۲ رئیس ستاد کل ارتش روسیه، نگرانی خود را نسبت به حمایت غرب به ویژه امریکا از تظاهرکنندگان به منظور تغییر حکومت اوکراین اعلام کردند (Gorenburg, 2014).

در سند راهبرد امنیت ملی روسیه منتشره در دسامبر ۲۰۱۵ آمده است: «حمایت امریکا و اتحادیه اروپا از کودتای غیرمشروع اوکراین باعث بروز شکاف عمیق در جامعه اوکراین و آغاز درگیری مسلحانه در کشور شد. تقویت ایدئولوژی ناسیونالیسم راستگرای افراطی، ترسیم هدفمند تصویر روسیه به عنوان دشمن اوکراین در اذهان مردم، امید بستن آشکار به حل قهرآمیز تضادهای داخلی و بحران عمیق اجتماعی - اقتصادی باعث می شود اوکراین به سرچشمه بلندمدت بی ثباتی در اروپا و در نزدیکی بلاواسطه مرزهای روسیه تبدیل شود» (Russia's National Security Strategy Approved, December 31, 2011).

تمامی این اشارات بیانگر آن است که روند تحولات در اوکراین از سوی مسکو به عنوان یک تهدید جدی تلقی شده و نیازمند پاسخی قاطع بود (Yugas, 2014). سرنگونی حکومت روس گرای یاناکوویچ، عملاً روسیه را بر سر دو راهی تسلیم (با پذیرش تمامی پیامدهای حیثیتی و ژئوپلیتیک آن) یا مبارزه بر سر غرور و حیثیت و منافع خود قرارداد و روسیه بطور طبیعی راه دوم را انتخاب کرد. این مسیر البته در درون روسیه با اجماع و همراهی اکثریت نیروهای سیاسی و اجتماعی با ولادیمیر پوتین طی شد؛ زیرا به باور سرگئی کاراگانوف^۳ رئیس دانشکده اقتصاد و سیاست جهانی مدرسه عالی اقتصادی روسیه، «در سال ۲۰۱۵ تقریباً تمامی نخبگان روس متوجه شدند رویارویی با غرب یک پدیده تصادفی نیست بلکه ریشه در تاریخ دارد و ناگزیر بطول خواهد انجامید. برخلاف امید کسانی که آرزوی همگرایی با غرب و حفظ همزمان استقلال و حق حاکمیت روسیه را داشتند، روسیه مجبور خواهد شد با

-
1. Sergei Shaigo
 2. Valeri Grasimov
 3. Sergei Karaganov

واقعیت دیگری زندگی کند». وی البته در توضیح رفتار روسیه معتقد است «روسیه مجبور شد جلوی توسعه پیمان‌های غربی را بگیرد و به جای توافقات مبتنی بر احترام متقابل، به سیاست شدید متوسل شود. معلوم شد طرف مقابل نمی‌خواهد به زبان دیگری بفهمد» (کاراگانوف، ۱۳۹۴).

همان‌گونه که کاراگانوف نیز اعلام نموده است، روسیه به دلیل فقدان برخوردار از قدرت نرم، عمدتاً در عرصه‌های ژئوپلیتیک و در حوزه امنیتی خود، با اتخاذ سیاست‌های شدید به رفتار تقابلی جویانه آمریکا پاسخ داده است و این همان نکته‌ای است که استفن والت، با اشاره به رفتار روسیه در اوکراین و الحاق کریمه به آن اشاره کرده و می‌گوید: «ولادیمیر پوتین ممکن است سنگ بزرگی برداشته باشد، اما قدرت‌های بزرگ معمولاً هنگامی که امنیت آنان در خطر باشد، به هر اقدامی متوسل می‌شوند» (Walt, 2014b).

روسیه طی سال‌های اخیر نشان داده است که تمایل ندارد نظاره‌گر ورود اقمار و همسایگان مهم خود به دایره نفوذ غرب باشد. برای روسیه، سرنگونی یاناکوویچ یک اقدام غیرقانونی و کودتایی سازمان یافته از سوی غرب است؛ در حالی که رهبران آمریکا و اروپا تلاش کردند تا اوکراین را به پایگاه مهم غرب در مرزهای روسیه تبدیل کنند. مرشایمر این سیاست را اشتباه و ادامه آن را اشتباه بزرگ‌تری می‌داند (Mearsheimer, 2014).

نتیجه‌گیری

این مقاله در پی فهم رفتار روسیه در بحران اوکراین و با استفاده از تئوری موازنه تهدید استفن والت، این فرضیه را به آزمون گذاشت که برداشت روسیه از تهدید غرب مهمترین علت اقدامات روسیه است. به این نکته نیز پرداخته شد که برداشت روسیه نسبت به تهدید غرب براساس برنامه‌ها و اقدامات ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا مبنی بر گسترش ناتو، گسترش اتحادیه اروپا و برنامه پیشبرد دموکراسی و اشاعه ارزش‌های غربی شکل گرفته است. همچنین تلاش شد تا منابع و عناصر تاثیرگذار بر شکل‌گیری برداشت روسیه از تهدید غرب مورد شناسایی قرار گیرد.

نتایج حاصله از بحث حاضر آن است که روسیه دارای گرایش به شدت مبهم و بعضاً کاملاً منفی در قبال امریکا و اتحادیه اروپا است. فاکتورهای دخیل در این گرایش پیچیده بوده و ناشی از اقدامات غرب در سه حوزه تحولات داخلی روسیه، پروسه همگرایی در حوزه مشترک‌المنافع و نیز نگرانی روسیه از حذف و به حاشیه رفتن در صحنه جهانی است. روسیه با درک اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک اوکراین، هرگونه حرکت غرب گرایانه در کی‌یف را در چهارچوب تقابل کلی با غرب ارزیابی نموده و آن را اقدامی علیه منافع و امنیت روسیه تعبیر می‌نماید. روسیه همچنین این رفتار را شایسته برخورد جدی دانسته و قصد دارد به اوکراین و دیگر جمهوری‌ها نشان دهد که نادیده گرفتن منافع روسیه در منطقه، هزینه‌های بالایی خواهد داشت. بعلاوه، در موضوع اوکراین روسیه نشان داد در دفاع از منافع و امنیت خود از تمامی ابزار و قابلیت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی استفاده خواهد کرد.

برای روسیه، ایفای نقش دولت امریکا در تحولات منجر به سرنگونی یاناکوویچ و استقرار یک حکومت غرب‌گرا و ضدروس در کی‌یف، کاملاً محرز است. به تعبیر مسکو، حمایت آشکار و پنهان و بودجه‌های کلانی که در این مسیر هزینه شد، بیانگر آن است که دولت امریکا هم در پی استقرار یک حکومت غرب‌گرا در اوکراین است و هم بنا دارد با جدا کردن اوکراین از روسیه، در نزاع ژئوپلیتیک با روسیه دست برتر را داشته باشد. معترضین علیه یاناکوویچ و متعاقب آن، دولت موقت اوکراین نیز به خوبی از اشتیاق امریکا برای مقابله با روسیه بهره‌برداری نموده و در کنار برخورداری از حمایت سیاسی، مالی و رسانه‌ای غرب، عملاً نزاع خود با روسیه را به نزاع روسیه و امریکا تبدیل نمودند. شواهد حاکی است حاکمیت در کی‌یف، خط مذکور را همچنان دنبال خواهد کرد.

برای امریکا و اتحادیه اروپا، البته با شدت و ضعف متفاوت، تشدید روس‌گریزی، روس‌هراسی و روس‌ستیزی در جهان و منطقه، زمین‌گیر کردن روسیه در حلقه نخست حوزه نفوذ سیاسی - امنیتی آن، خارج کردن اوکراین از حیطه نفوذ روسیه، تسریع در روند الحاق اوکراین به ساختارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی غربی، ایجاد الگویی موفق در منطقه جهت دیگر کشورهای مستعد و استقرار حاکمیتی ضدروس و یا غرب‌گرا در کی‌یف، از مهمترین اهداف مداخله در بحران

اوکراین است.

به رغم استراتژی واحد امریکا و اروپا در قبال روسیه، در تاکتیک‌ها اختلاف نظر محسوسی بین واشینگتن و اتحادیه اروپا وجود دارد؛ امریکا در پی تحقیر و تضعیف روسیه است لکن اتحادیه اروپا ضمن پرهیز از درگیری با روسیه، خواهان حل و فصل بحران و ممانعت از پیامدهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن است. البته در میان کشورهای اروپایی نیز اختلاف است. لهستان، کشورهای بالتیک، سوئد و انگلستان حامی برخورد شدید با روسیه هستند، اما دیگر کشورها نظیر ایتالیا، آلمان، فرانسه، یونان، اسپانیا و... علاقه به تشدید تقابل با روسیه ندارند. تفاوت در مواضع امریکا و اتحادیه اروپا عمدتاً ناشی از تفاوت دیدگاه این دو نسبت به جایگاه روسیه، اهمیت اوکراین و پیامدهای سیاسی، امنیتی، اجتماعی و اقتصادی تشدید بحران در شرق اروپا است.

نهایتاً آن که بحران اوکراین زخمی مزمن در نقطه‌ای حساس از محیط امنیتی روسیه و اروپا است که درمان آن بزودی امکان‌پذیر نیست. این بحران علاوه بر تحمیل خسارت سنگین اقتصادی و سیاسی بر روسیه، اوکراین و اروپا، موجب تغییر رویکرد همکاری و دوستی به تخاصم و تهدید در مناسبات قدرت‌های بزرگ شده است. این رویکرد می‌تواند منشاء تحولات مهمتری در ابعاد منطقه‌ای و جهانی باشد. این بحران موجب شکاف تدریجی بین شرق و غرب شده و توسعه ابعاد آن حتی می‌تواند به بلوک‌بندی‌های سیاسی و نظامی جدید بینجامد.

یادداشت‌ها

1. Holodomor

برخی در اوکراین معتقدند ژوزف استالین، رهبر وقت اتحاد جماهیر شوروی سابق و دولت این کشور در فاصله آوریل ۱۹۳۲ تا نوامبر ۱۹۳۳ (در جریان جنگ جهانی دوم)، عامدانه انبار غله اوکراین را مصادره و تخلیه نموده و بدین‌وسیله موجب قحطی و مرگ میلیون‌ها نفر از مردم این کشور شده‌اند. دیدگاه عمومی در کی‌یف بر این فرض استوار است که مقامات شوروی سابق عمداً میلیون‌ها نفر از مردم اوکراین را به گرسنگی واداشتند تا جنبش ملی‌گرایانه در میان مردم این سرزمین را از بین ببرند.

۲. آرسنی یاتسنیوک دارای مؤسسه و نهادی به نام بنیاد یاتسنیوک است که در وبگاه آن، لوگوهای شرکای خارجی متعددی در آن قابل مشاهده هستند. در میان این شرکا اسامی سازمان پیمان آتلانتیک شمال (ناتو)، تلاش ملی برای دموکراسی، وزارت خارجه امریکا، چاتم هاوس (مؤسسه سلطنتی امور بین‌الملل انگلیس)، صندوق مارشال آلمان (اندیشکده تأسیس شده توسط دولت آلمان به افتخار طرح کمک مارشال امریکا) و همچنین نام تعدادی از بانک‌های بین‌المللی به چشم می‌خورند.

منابع

الف) فارسی

- افتخاری، اصغر. ۱۳۸۵. **کالبد شکافی تهدید**، دانشکده و پژوهشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران.
- خبرگزاری ایستنا**، ۲۷ اسفند ۱۳۹۲.
- زمانی، ناصر. ۱۳۹۲. تحلیل ریشه‌ها و ماهیت بحران اوکراین: تشدید تنش شبه جنگ سرد بین روسیه و غرب، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست و هفتم، شماره ۴، ۲، صص: ۸۸۹-۹۱۸.
- کاراگانوف، سرگئی. ۱۳۹۴. برای جشن گرفتن هنوز زود است، **راسیسکایا گازتا**، ۲۵ ژانویه، ترجمه سفارت جمهوری اسلامی ایران - مسکو.
- نوری، علیرضا. ۱۳۹۱. ابعاد و انتقادات به سند راهبرد امنیت ملی روسیه تا سال ۲۰۲۰، **بولتن روسیه**، موسسه ابرار معاصر، فروردین.

ب) انگلیسی

- Bock, Andreas M. and Ingo Henneberg. 2013. Why Balancing Fails? **Working Papers on International Politics and Foreign Policy** 2 (2013), 1-19, http://www.jaeger.unikoeln.de/fileadmin/templates/publikationen/AIPA2_2013.pdf (accessed 13 October 2014).
- Dannreuther, Roland. 1997. **Russian Perceptions of the Atlantic Alliance**, Politics Department Edinburgh University Final Report for the NATO Fellowship.
- Gorenburg, Dmitry. 2014. Moscow Conference on International Security 2014, PONARS **Eurasia**. <http://www.ponarseurasia.org/article/moscow-conference-international-security-2014-part-1-plenary-speeches>, (accessed: July 18, 2015).
- Jervis, R. 1976. **Perception and Misperception in International Politics**. Princeton: Princeton University Press.

- Ivanov, Igor. 30 August 1998. We will do our best not to let the country down, **Nezavisimaya Gazeta**.
- Mearsheimer, John J. 2014. Why the Ukraine crisis is the West fault. The Liberal delusions that provoked Putin, **Foreign Affairs**, No. 93, [http:// www. foreignaffairs.com/articles/141769/john-j-mearsheimer/why-the-ukraine-crisis-is-the-wests-fault](http://www.foreignaffairs.com/articles/141769/john-j-mearsheimer/why-the-ukraine-crisis-is-the-wests-fault) (accessed 25 November 2015).
- RIA NOVOSTI**. 2 April 2014. Gorbachev lasts NATO Eastward expansion, [http:// en. ria. ru/ russia/20090402/120879153.html](http://en.ria.ru/russia/20090402/120879153.html) (accessed 20 December 2015).
- Roberts, Paul Carig. 2014. Ukraine Crisis: Washington Intends Russia's Demise, **Foreign Policy Journal**, [http:// www. foreignpolicyjournal. com/ 06/05/ 2014/ ukraine- crisis- washington- intends- russia's-demise/](http://www.foreignpolicyjournal.com/06/05/2014/ukraine-crisis-washington-intends-russias-demise/) (accessed 10/10/2014)
- Rousseau, David L. 2007. Identity, Power, and Threat Perception: A Cross-National Experimental Study, **Journal of Conflict Resolution**, Vol. 51 No. 5.
- Russia's National Security Strategy**, January 11, 2000, [http:// en. kremlin. ru/events/president/news/37442](http://en.kremlin.ru/events/president/news/37442), (accessed 13 October 2014).
- Russia's National Security Strategy through to 2020**, May 13, 2009, [http:// en. kremlin. ru/events/president/news/4047](http://en.kremlin.ru/events/president/news/4047) (accessed 13 October 2014).
- Russia's Military Doctrine**, February 5, 2010, [http:// kremlin. ru/ supplement/ 461](http://kremlin.ru/supplement/461) (accessed 10 January 2016).
- Russia's National Security Strategy Approved**, December 31, 2015, <http://en.kremlin.ru/events/president/news/51129> (accessed 13 January 2016).
- Smith, Jack. 31 March 2014. What Really Happened in Ukraine? **Foreign Policy Journal**, [http://www.foreignpolicyjournal.com/2014/03/31/what-really-happened- in-ukraine/](http://www.foreignpolicyjournal.com/2014/03/31/what-really-happened-in-ukraine/) (accessed 27 August 2015).
- Stein, Janice Gross. 2013. Threat Perception in International Relations, **The Oxford Handbook of Political Psychology**, 2nd ed. Edited by Leonie Huddy, David O. Sears, and Jack S. Levy. Oxford: Oxford University Press.
- Walt, Stephen M. 1987. **The Origins of Alliances**, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Walt, Stephen M. 2010. **Balancing Threat: The United States and the Middle**

East, an Interview with Stephen M. Walt, **Yale Journal of International Affairs**, Spring/Summer.

Walt, Stephen M. 4 January 2014a. Why are we so busy trying to figure out Vladimir Putin? **Foreign Policy**, [http:// www. foreignpolicy. com/ articles/2014/04/01/putin_personality_ politics_first_in_age](http://www.foreignpolicy.com/articles/2014/04/01/putin_personality_politics_first_in_age) (accessed 13 October 2014).

Walt, Stephen M. 3 March 2014b. No Contest, **Foreign Policy**, [http:// www. foreignpolicy. com/ articles/2014/03/03/no_contest_ukrine_obama_putin](http://www.foreignpolicy.com/articles/2014/03/03/no_contest_ukrine_obama_putin) (accessed 25 September 2014).

Yugas, Alan and Raya Jalabi. 2014. Ukraine crisis: why Russia sees Crimea as its naval stronghold, **The Guardian**, [http:// www. theguardian. com/ world/ 2014/mar/07/ ukraine- russia-crimea-naval-base-tatars-explainer](http://www.theguardian.com/world/2014/mar/07/ukraine-russia-crimea-naval-base-tatars-explainer) (accessed: June 18, 2014).